فهرست شد

میکروفیلم تهیه شد

فهرست شد

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب کنز الأسرار و جنات الوصال / فارسی

مصنف حاج علی اصغر شوشتری ۱۲۶۲ متخلص [illegible] شیرازی [illegible]

مؤلف

خطی نستعلیق مختلف السطر

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۲۹۹ ق عدد اوراق ۵۶۲ برگ

جزء کتب ادبیات شماره

شماره عمومی ۹۹۵۷ شماره قبض

واقف رضا قریب تاریخ وقف شهریور ۱۳۴۸

طول ۲۹ عرض ۱۸

در الذریعه «گنج اسرار» آورده است

سال ۱۳۴۸ خورشیدی [illegible]

بازبینی شد

خ ۱۳۵۳

فدای جان سلطانی درین جانها جمله ایمانش
هزاران خضر زنده چو جواد از آب حیوانش

شده چشمه [illegible] حقیقت تا ابد روشن
ز پیچ بردار دارد آن سلطان نقاب از تا بابش

[illegible] جمال آنش
سلیمان آن جهت [illegible] دیوانش
نهد [illegible]

از آن [illegible] شد خود [illegible] بی [illegible] عرفانش
هزاران [illegible] الیاس [illegible]

[illegible] رشته از [illegible] فلک [illegible]
[illegible] رشته [illegible]

ز ده [illegible] قلب [illegible] است [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] علمانش

[illegible] دل [illegible] و جانان [illegible]
درین [illegible] گاه [illegible] زنده [illegible]

ده آمد جلوه [illegible] قلب [illegible]
[illegible] روح [illegible] دیده [illegible] نموده [illegible]

[illegible] روح القدس [illegible]
بیبینی [illegible] عمران

[illegible] نعمانش
[illegible]

شده بیدار [illegible]
امیر المؤمنین حیدر تعالی الله [illegible] فرمانش
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
هزاران [illegible] بینی [illegible]

ز آن سلطان [illegible] حاجب [illegible] و معبد [illegible] مقصد
[illegible] اعتبار [illegible] ایمانش

[illegible] منزل [illegible] جانان
[illegible] نشسته [illegible]

ز ارض [illegible] سالک
[illegible] نشسته [illegible] ز چشم [illegible]

به الا الله [illegible] وحدت
[illegible]

[illegible] نور [illegible]
[illegible]

ولاند [illegible] خود را [illegible]
[illegible] از چه بردن خود [illegible]

[illegible] منزل [illegible]
توحید [illegible] زرده [illegible]

[illegible] خفته [illegible]
[illegible] زبان [illegible]

بود [illegible] شود [illegible]
سخن [illegible] حکمت [illegible]

[illegible] بین [illegible]
[illegible] جان [illegible]

[illegible] وصف [illegible]
[illegible] جمله [illegible]

کتابخانهٔ آستان قدس
[illegible]

[illegible]

باب کتاب کنز الاسرار بسم الله الرحمن الرحیم سماه روضة الوصال

اینجا که این همه هستی تو ذات / در ره هر ذره هستی بی ثبات
ای صفات و ذات پاکت لایزال / پاک از آلایش تشبیه و مثال

لایزالی در خداوندی خویش / فرد در پوشش و مانندی خویش
حی و قیومی بذات کبریا / واثق اندر بزرگی و علا

برتر از هر فهم و هر بینشت / پاکی از هر وهم و هر بینشت
ای که اول را ابتدا و انتها / ابتدا و انتها را منتها

بی نظیر اندر جلال و در جمال / برتر از ادراک اوهام و خیال
ای تو پاک از آنچه در فهم آید آن / پاک تر هم زانچه در وهم آید آن

وهم در وصفت نیابد هیچ هیچ / از تو آگاهی چه یابد هیچ هیچ
چون حقیقت را همه ره پیچ پیچ / هیچ را از تو نگفت جز هیچ هیچ

عقل اندر فهم تو سرگشته / وندر او نایافته سررشته
سالها گرد در هوایت برشتافت / او نگفت کس زین رشته تافت

گرچه بس بشتافت اندر راه تو / کی شد او یک ذره آگاه تو
مو شکافان گرچه بس بشتافتند / از تو یک مو آگهی کی یافتند

در تو دانایان همه حیران شدند / حیرت اندر حیرت و سرگردان شدند
ذره‌ای کی از ذات پاکت آگاه شد / تو کسی را ره درین درگاه شد

زانکه با تو هیچ نسبت نیست هیچ / هیچ را با تو چه نسبت هیچ هیچ
آنچه بود در تو تسبیحی کی رسد / در تو دانای هیچ هیچی کی رسد

آگهی نی هیچکس را از تو هیچ / پس بشد نادان به پیچ پیچ
چون نمی دریا کی قطره خرد / خواهد اندر بحر اعظم پی برد

گرچه هم فهم افلاطون برد / پیش ذات او نه پی بردن بود
زانکه اینجا جمله حیرانند بیستی / مجمله حیرانند جمله دانند چیستی

بلکه هستیها همه گیسند و لا / لیس او هیچکس و یا هست نا
باز آنچه نیز آن نام هیچ / جمله روشن چنان روشن هیچ

گر بود جنبش در دریای چه / گر زوهم و جنبشش نیز بی نمود
چون بود مشت آن بحر کرم / با هیچ دان جنبلان وهم عدم

ایکه عالمها بجودت ذره ایست / ذره چون پیش جود جز لا و بست
بیش در بحرت قطره چون بیست / چون کجا در حضرت بیچون رسد

جمله دانشها ببحرت قطره ایست / پیش بحرت قطره‌ای قدر چیست
قطره بود با تو جز لا شیء ولا / گر ز بی پایانت جز العلا

فهم خلق از ما نمی رسد به / بیسکم از رتم تو وادی گردید
هم کجا دان همه ... و دی / که زو بی تو جشن باید کو بری

گوهر جودی که در هر دم زداد / هستی اینجا دیس عالم زداد
از بوی ساز یچ آدم پدید / همچو دی زآدم دگر عالم پدید

چیست خلق عالمین اندم می / توچه بحر محیط اعظمی
این هم هم را چه نسبت اکرم / با چو تو دریای بحر اعظم

العظیمی کاعلی از هر عظیم / هر عظیمی را زهمت ... دم
چون تو هستی غیر تو دیار کو / غیر تو دیار در این دار کو

غیر را که ساله در ... بود / با تو هستیها همه خود لا بود
اینهمه هستند به هستی هستند / نیستها چون از بیستی هستند

گر ز دار

هست ما را در روانت راه هست / حادثات از سر قدیم آگاه هست
هست‌ها با همه چون سایه / کاتهم از جهت که فیض مایه

عالم علوی کبود که پیش آفتاب / باشدش یکدم ترا لا و تاب
آفتاب هست از تابان کنی / سایه را اندر عدم پنهان کنی

اینهمه هستی نباشد جز عدم / پیش هستی تو ای شاه قدم
با وجه نورت السلطان جهد / سایه چه باو تا در آید در نمود

ذات هر هستی تو ای دو ایکمال / جمله هستیها ز تو یابد نوال
هستها را هستی از هستی تو است / جنبش ذرات از هستی تو است

در نهان و آشکارا جز تو نیست / اولی و آخر تو غیر از تو نیست
اینهمه هست همه هستی تو / هست غیر از هستی تو هم ذره‌ای

وهم فانی از نبود لا بود / ایکه او باقی بود الا بود
آنچه آن غیر تو باشد کل فانیست / غیر الا الله باشد لیس و لات

گرچه لاشئ را در آرد در نمود / در حقیقت هم او را هیچ بود
این نمودش هم ز فیض جود تست / هرچه بینم مایه‌اش را زبود تست

جز نبودت ذره را بود کو / جز ز جودت در جهان موجود کو
هر که را بود است آن از جود تو است / هر کجا جود است آن از بود تو است

با وجودت هیچکس موجود نیست / هیچکس را جز ز جودت بود نیست
بود تو هم مایه شد نابود را / تا پذیرفت از تو فیض جود را

ایکه لا ذی که از محض کرم / در وجود آوردی از بخشش عدم
بر عدم چون جود کردی از نخست / صد هزاران لاله و گل از درست

هست و رقصان گشت از ایجاد تو / در وجود آمد ز فیض داد تو
خود عدم از جود تو موجود شد / چه تو چون مایه نابود شد

نافت چون بر نیستی از فیض / نیستی شد هستها از آثار فیض
خلعت ایجاد ما چون داد تست / جمله را سرمایه از ایجاد تست

که نداری مایه داد ایزدی / تا عدم پرعقل و دانش بر زدی
که نبودی در عدم این فیض‌ها / گر شدی در علم و دانش اوستاد

دانش از فر تو در این بیستیست / که بدانست در نه هستی بخش کیست
فیض تو چون شد عدم را تار و پود / زان در آنچه پس امرت در سجود

نور تو چون بر عدم تابنده گشت / بنده وارت زیر فرمان بنده گشت
زآن از وهر چیز کآید در وجود / بنده وارت در رقیبت در قعود

ذره ذرات کآید از کتم عدم / پیش امرت ساخته از سر قدم
چون تو خوانی پای از سر نهاد / در زبان تسبیح گویان تا زداد

هست موجود زیر سلطان قدم / حمد گویان خوش نماید از عدم
حمد تو گویند ای دارای جان / با زبان حال ذرات جهان

عالمی را که پر تسبیحشان / هر یکی از تسبیح و حمد تو در آن
هر یکی را ز ردی خاص سوی تو / جمله گویان در هوای کوی تو

با زبان پر ز باد حمدشان / حمد تو گویان بر زبان سر خوششان
یکیک از ذرات سالک و نهان / میکنند از حضرت شرحی بیان

ذره ذرات از سمک تا اوج ماه / یک بیک بر وحدت ذات گواه
هر یکی را در حضرت تو دوی نهان / کان نماید سری از وحدت عیان

هر یکی را در حضرت خاص دگر / وحدتت را از جمالت جلوه گر
هر یکی در حضرت روی از صحیفه / فرد و شید او بعضی و احدیت

بس نظر کردم نظرهای دقیق / بسکه راندم اندرین بحر عمیق
جمله تسبیح را به بنام موج موج / زین حضیض هستی حس تا باوج

بود هر یک فرد با دوی وحدتی / که نبود شد دو خورد و بیتی
هر یکی سری ز وحدت می نمود / کاندران وحدت ترا ثانی نبود

صورت ما سیرت جیان فرد / کان رخ فرد اینست نتارح شده
اینهمه ذرات عالم ... / از نجاد در صفات و تجا نور

از پری و آدمی جن و ملک / هرچه دارد ... هستی یک یک
هم ... هر یک او وحدت پدید / کان برد بر وحدت ذات شهید

خود ز هر یک وحدتی پیدا استی / کاندران از نام وهم ... استی
... همه ... نصیبه ... سیاه / بر تو و یکتایی ذاتت گواه

آنچه هست از علوی و سفلی تمام / بر تو هستند آنچه آید دوام
جمله در تسبیح رو در تحمید خوش / هر ذره با ما زنده ... اندر ... خوش

چون همه تسبیح و حمد تو ... / با همه در تسبیح ذات قائمند
بی که ما ایم چون هر گز نکنم / تا ز تحمیدت ترا نم دم زنم

یا اله نشایم به تسبیحت زبان / با کمیت همه ... صادق بیان
هست در حمد که ... / حمد خود هم جمله ترا بکلک پس

ذره کآیا ز جود ... / گرکه حمد تو ... اندر دل ... است
که برد در خورد تو آن حمد او / در خور حمد تو کی در خورد تو

خود چه کمینه زآفتاب ذره / یا ز بحر یکی ... قطره
ونچه از او فهم خود گوید ترا / کی برد در ذات پاکت در دوا

گرچه این دانش هم از آن تو است / و ز دانده ... از ... است
ایکه گفت این حمد هم از ایجاد تو است / هم ز دار تو توفیق دگر داد تو است

بر دوام این حمد نعمت تو / گرکه حمد تو ... ز ما
حمد دیگر آن نعمت ایجاد تو / نعمت توفیق دیگر داد تو

زین دو نعمت ... در دریای لطف / گشت ظاهر موج این حمد لطیف
گرچه نعمتها ... دیگر شمار / یاد شد باهم که شد حمد شکار

جو بهمه واد ... ادام / هم تو خود گو حمد خود را از عدم
هرچه هست این همه ... / هیچ را مایه از ... دادست

هم ز تو آموختیم این حمد را / هم تو ما را قوت نطق و صدا
امر و توفیق ... / از عنایات ... اینهمه

در نه گو در ... علم و قدرتی / کان تو راند گفت حمد نعمتی
انکه باشد غرق نعمتهای تو / هرچه ... هست از نعمای تو

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازنویسی شد

۱۲۸۹ [illegible] ۱۲۹۵ [illegible]

۱۲۹۵

۱۲۸۹ ۱۲۹۷ [illegible]

۱۲۹۲ [illegible] ۱۲۹۲

۱۲۹۲

۱۳۱

[illegible]

۱۳۰۵

[illegible]

۱۳۹

[illegible]

۱۳۱۳

[illegible]

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

نور فهم آنکش نه از نور علیست — کور دل هست او خدا از کی ولیست
از علی آنکش فر تمییز نیست — هر گز ش فرق نه چیز از چیز نیست

او اگر فرق بچیز از چیز داشت — هشته حق کی دل بدنیا میگذاشت
بی شکش پاکی فطرت ضایع است — که بظن نور علی را تابع است
دل نه بگرفت او ز اوّل و آخرش — تا همان ز اوّل به بیند آخرش
راست بین را چشم بر آخر بود — که چه خیر حاصلش نه بر آخور بود

در منهج الیقین از امام محمد باقر علیه السلام منقول است در آیه کریمه ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نوراً نهدی به من عبادنا که مراد از نور علیست و علی نوریست که بسبب او هدایت یافته هر که یافته از خلق الهی

ننگرد بر ظلمت او وآن پیش بینیش — بنگرد و پس مانده دور اندیشیش
پاک شد در دامن صبر و ثبات — تا سر آید دور کذب و ترهات
چون عزیزان را بلا بر آخر است — چشم انکو بر خدای آخر است
او همه بر آخرش باشد نظر — ببیند اوّل را چه آب آید گذر
او ثمر جوید نه سبزی شجر — کان نه پاید چون پدید آید ثمر
برگ سبز از میوه کی پیش او فتاد — کو دگر قدرش شجر چون میوه زاد
هر شجر را قدر از میوه بود — سوختن بی میوه را شیوه بود
کذب اگر بر کاذبی بنمود راست — گردد آخر فاش کذب او را چه کاست
گر دروغ از راستی پیشی گرفت — زین کمی نی راست صد پیشی گرفت
چندی ار پیش ظلم بینش او فتاد — نوریان را جلوه زان پیش او فتاد
رانده پیش الخیل کان بود طفیل — کز پس آید پادشاه پاک ذیل
نور بر ظلمت خالق نور و ظلم — نور را چون کرد ایجاد از کرم
بر طفیل نور شد ظلمت پدید — گر چه آمد از پس او پیشی گزید
بر طفیل جان پدید آمد چه تن — راند از جان پیش کاین بود وثن
چون رسید این چشم فانی بر کمال — روح باقی وانمود آنکه جمال
گرد پی بن جلوه ایش چون دروغ — جلوه پیمبر از راستی را شد فروغ

در تاریخ پنجشنبه بیست و نهم شهر رجب ۱۲۹۹ صورت اتمام پذیرفت اللهم اجعل عاقبت امورنا خیراً بجاه محمد و آله الاطهار

بحمد الله و توفیقه قد تم تحریر هذه الکتاب المسمّی بکنوز الاسرار فی ید اقل الحاج میرزا شکر الله شیرازی
حسب الخواهش عالیشان رفیع القدر و المکان آقا میرزا علی محمد خلف مرحوم مغفور جنت مکان آقا
۱۲۹۹
حلال اشیاء آقا میرزا محمد علی غفر الله له فی یوم الخمیس تسع و عشرین من شهر رجب المرجب سنة

[illegible]

۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۳۰۵ ۱۳۲۵

[illegible]

۶۱۳۵۴